

علاقه و سرعت آنان برای انجام بیعت است.

۲۰- و باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به طلحه و زبیر آمده است:

«اما بعد، شما به خوبی می‌دانید- اگر چه پنهان می‌کنید- که من به دنبال مردم نیامدم تا آنان به سراغ من آمدند، و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از آنان هستید که به سراغ من آمدند و با من بیعت کردند، و توده مردم نیز به خاطر قدرت و زور و حادثه‌های ناگهانی با من بیعت نکردند، پس اگر شما از روی اطاعت با من بیعت کردید، از پیمان شکنی خود باز گردید و تا دیر نشده در پیشگاه خداوند توبه کنید، و اگر از روی کراهت و اجبار بیعت کردید خود راه را برای من علیه خویش گشودید، چرا که ظاهراً اظهار فرمانبرداری کردید، اما نافرمانی خود را پوشانیدید».<sup>۲۳</sup>

۲۱- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

«همه آن کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، براساس آنچه با آنان بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند، و هرگز کسانی که در روز بیعت حضور داشته‌اند، نمی‌توانند بیعت را نپذیرند و آنان که غایب بوده‌اند آن را رد کنند. همانا کار به دست شورایی از مهاجرین و انصار است، اگر آنان بر کسی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش بدانند چنین عملی مورد رضایت خداوند نیز هست، پس اگر کسی با ایراد طعنه و تهمت یا ایجاد بدعت از اطاعت وی خارج گردید، باید او را به آنچه از آن خارج شده بازگرداند. و اگر امتناع کرد باید با وی به خاطر پیروی غیر راه مؤمنان جنگید و خداوند او را به گمراهی خود رها خواهد نمود».<sup>۲۴</sup>

۲۲- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

۲۳. اما بعد، فقد علمتما- و ان کتمتما- انی لم ارد الناس حتی ارادونی، و لم ابایعهم حتی بایعونی، و انکما ممن اردانی و بایعنی، و ان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب و لالعرض حاضر. فان کتمتما بایعتمانی طائعتین فارجم و توبیا الی الله من قریب. و ان کتمتما بایعتمانی کار هین فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهار کما الطاعة و اسرار کما المعصية. نهج البلاغه، نامه ۵۴، فیض/ ۱۰۳۵، ل/ ۴۴۵.

۲۴. انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه. فلم یکن للشاهد ان یختار و لالغائب ان یرد، و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک (الله) رضاً. فان خرج عن امرهم خارج بطن اوبدعة رده الی ماخرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولائله ماتولی. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض/ ۸۴۰، ل/ ۳۶۶.

«بیعت یک بار بیش نیست، تجدیدنظر در آن راه ندارد و در آن اختیار فسخ نخواهد بود. آن کس که از این بیعت سربتابد طعنه زن و عیب جو خوانده می‌شود و آن که در قبول و رد آن اندیشه کند بی‌اعتنا به اسلام است».<sup>۲۵</sup>

و نمونه‌های دیگری که در بیعت با امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> وارد شده، و کتابهای تاریخ همانند تاریخ طبری، کامل، ارشاد و نیز نهج البلاغه و دیگر کتابها از ذکر آن پر است و علاوه بر آنچه تا کنون گفته شد می‌توان به خطبه‌های شماره ۸-۳۴-۳۷-۷۳-۱۳۶-۱۷۲-۱۷۳-۲۱۸ و نامه‌های ۱-۸-۷۵ نهج البلاغه مراجعه نمود.<sup>۲۶</sup> برخی از آنها ضمن بحثهای آینده نیز خواهد آمد.

### بیعت با امام حسن و امام حسین علیهما السلام:

۲۳- در ارشاد مفید به سند خویش از ابی اسحاق سبعی و دیگران آمده است که گفتند:

«حسن بن علی<sup>(ع)</sup> در صبح شبی که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> از دنیا رحلت فرمود برای مردم خطبه خواند... آنگاه نشست و عبدالله بن عباس بپاخواست و در حضور آن حضرت گفت: ای مردم، این پسر پیامبر شما و وصی و جانشین امام شماست، با او بیعت کنید. مردم از این پیشنهاد استقبال کرده و گفتند: چقدر ما، وی را دوست داریم و تا چه اندازه به گردن ما حق دارد، آنگاه برای خلافت با آن حضرت بیعت کردند».<sup>۲۷</sup>

۲۴- و نیز در همان کتاب (در باره بیعت مردم کوفه با حضرت مسلم<sup>(ع)</sup>) آمده است: «آنگاه که مردم کوفه به حسین بن علی<sup>(ع)</sup> نوشتند که ما بدون امام هستیم، به سوی ما حرکت کن، شاید خداوند به وسیله تو، ما را به راه حق هدایت کند، آن حضرت پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به آن دیار فرستاد. شیعیان اطراف مسلم را گرفتند و آنگاه که تعدادی اطراف او جمع شدند، ایشان نامه امام حسین<sup>(ع)</sup> را در حالی که اشک از چشمان مردم جاری بود

۲۵- لانها بیعة واحدة لا یتنی فیها النظر ولا یستأنف فیها الخیار، الخارج منها طاعن، والمروری فیها مدهن. نهج البلاغه نامه ۷، فیض/ ۸۴۳، لج ۳۶۷.

۲۶- نهج البلاغه با شرح عبده: ۳۸/۱، ۸۰، ۸۵، ۱۲۰ و ۲۶/۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۲۸ و ۳/۳، ۹، ۱۴۹.

۲۷- ارشاد مفید/ ۱۷۰.

برای آنان خواند، سپس مردم با وی بیعت کردند تا هجده هزار نفر. آنگاه مسلم به امام حسین (ع) نامه نوشت و او را از بیعت هجده هزار نفر خبر داد و درخواست کرد که به طرف کوفه حرکت فرماید»<sup>۲۸</sup>.  
روشن است که بیعت مردم با حضرت مسلم براساس تعهد به اطاعت و قبول امامت و رهبری امام حسین (ع) بوده است.

### بیعت با امام رضا (ع):

۲۵- صدوق در عیون به سند خویش از افرادی به نقل از ریان بن شیب روایت کرده است که گفت:

«چون مأمون خواست برای خویش به عنوان امیرالمؤمنین، و برای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) به عنوان ولایت عهد، و برای فضل بن سهل به عنوان وزارت از مردم بیعت بگیرد، دستور داد سه کرسی گذاشتند. چون به روی آن کرسیها نشستند اجازه داد مردم برای بیعت وارد شوند، مردم می آمدند دستهای خویش را از سرانگشت شست تا انگشت خنصر (یعنی چهارمین انگشت) به دست آنان می زدند و بیرون می رفتند (از پایین به بالا). تا اینکه در آخر، جوانی از انصار آمد و (بر عکس سایرین) از سرانگشت خنصر تا سرانگشت شست به دست آنان زد. امام رضا (ع) تبسم کرد و فرمود: «همه آن کسانی که با ما بیعت کردند فسخ بیعت کردند به غیر از این جوان که عقد بیعت نمود»، مأمون گفت: بین عقد بیعت و فسخ بیعت چه فرقی است! حضرت فرمود: «عقد بیعت از سرانگشت خنصر تا انگشت شست است و فسخ آن از سرانگشت شست تا سرانگشت خنصر است». در این هنگام سروصدای مردم بلند شد، مأمون دستور داد طبق آنچه امام رضا (ع) فرموده دوبرتبه مردم بیعت کنند.

مردم می گفتند چگونه کسی که چگونگی عقد بیعت را نمی داند سزاوار رهبری و امامت جامعه است؟ آن کس که اینگونه مسائل را می داند به امامت سزاوارتر از کسی است که نمی داند، و همین مسئله مأمون را وادار نمود آن حضرت را مسموم کند.<sup>۲۹</sup>»

این داستان را کتاب نورالثقلین نیز از کتاب عیون نقل کرده است.<sup>۳۰</sup>

۲۸. ارشاد مفید / ۱۸۶.

۲۹ و ۳۰. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۳۸، باب ۵۹، حدیث ۲ و نورالثقلین ۶۰/۵.

## بیعت با امام زمان ولیعصر(عج)؛

۲۶- در روایت ابی بصیر، از امام محمد باقر(ع) درباره حکومت امام قائم(ع) آمده است: «به خدا سوگند، گویا من آن حضرت را بین رکن و مقام مشاهده می‌کنم که مردم با وی براساس یک امر جدید و کتاب جدید و قدرت جدید از آسمان بیعت می‌کنند.»<sup>۳۱</sup>

شاید مراد به امر جدید حکومت اسلامی صالح عادل، یا آن اسلام پاک و خالص که پیامبر اکرم(ص) برای امت اسلامی آورد، باشد. و مراد به «کتاب جدید» قرآن کریم با شرح و تفسیری است که به املای حضرت رسول(ص) و خط امیرالمؤمنین(ع) در نزد آن حضرت وجود دارد.

چنانچه روایاتی به این مضمون وارد شده است و گرنه قرآنی که به دست ماست کتاب حقی است که از هیچ سو، باطل بدان راه ندارد و از سوی خداوند حکیم ستوده صفات نازل گردیده است.

۲۷- و در خبر عبیدبن زراره، از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود:

«آن حضرت به اسم قائم(ع) فرا خوانده می‌شوند. پس ظاهر می‌گردد در حالی که آن حضرت در پشت مقام (ابراهیم) ایستاده است، به او می‌گویند تو را به اسم صدا زدند، منتظر چه هستی؟ آنگاه افراد دست آن حضرت را گرفته و با وی بیعت می‌کنند.»<sup>۳۲</sup>

۲۸- و در خبر سراج، از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود:

«آنگاه صاحب این امر، ظاهر شده و مردم با وی بیعت نموده و از او پیروی می‌کنند.»<sup>۳۳</sup>

و روایتهای دیگری نظیر این روایات، این معنی مسلم است که در عصر ظهور حضرت مهدی(ع) بیعت برای تقیه یا جدل نیست پس مشخص است که بیعت به طور قطع در تثبیت حکومت و خلافت منشأ اثر است و این نکته‌ای است شایان توجه.

۳۱. فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام بیایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السماء غیبت نعمانی / ۱۷۵ (چاپ دیگر ۲۶۲) باب ۱۴، حدیث ۲۲.

۳۲- ینادی باسم القائم (عج) فیوتی و هو خلف المقام فیقال له: قد نودی باسمک فما تنتظر؟ ثم یوخذ بیده فبیاع- غیبت نعمانی / ۱۷۶ (چاپ دیگر ۲۶۳) باب ۱۴ حدیث ۲۵.

۳۳. فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر فیبايعه الناس و يتبعونه. غیبت نعمانی / ۱۸۱ (چاپ دیگر / ۲۷۰) باب ۱۴، حدیث ۴۳.

در هر صورت آنچه از آیات و اخبار متواتره اجمالاً به دست می‌آید پیامبر اکرم (ص) نسبت به بیعت که یک نوع معاهده بین رئیس جامعه با مردم بوده - چه قبل و چه بعد از هجرت - عنایت داشته و نیز این شیوه سیره امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین و همه مسلمانان بوده است. و ظاهر این است که بیعت از مختصرات اسلام نیست، بلکه پیش از آن در میان عرب مرسوم بوده و از عاداتهایی است که در اسلام مورد تأیید و امضا قرار گرفته است. و بلکه این معنی در سایر ملتهای غیر عرب نیز به گونه‌ای معمول بوده است. از سوی دیگر در قرآن و روایات نیز بروجوب وفای به عهد و بیعت و حرمت پیمان شکنی تأکید بسیاری به عمل آمده که برخی از آنها پیش از این گذشت و دو روایت ذیل نیز در این ارتباط قابل توجه است.

۲۹- در اصول کافی از محمد حلبی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شده و بیعت امام را بشکند، در روز قیامت با دست بریده برخداوند عزوجل وارد می‌شود.»<sup>۳۴</sup>

در متن روایت در برخی نسخه‌ها به جای «صفقة الامام»، «صفقة الابهام» آمده و واژه «اجذم» به معنی دست بریده است. (ابهام، انگشت کلفت انسان است).

۳۰- از خصال روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«سه چیز از گناهان بزرگ است، شکستن بیعت، رها کردن سنت، جدا شدن از جماعت»<sup>۳۵</sup>.

### سخنی در ماهیت بیعت:

روشن است که «بیع» و «بیعت» هر دو مصدر «باع» هستند و حقیقت هر دو یکی است، زیرا همان گونه که بیع، خرید و فروش خاصی است که نتیجه آن تبادل دو مال بین خریدار و فروشنده است، بیعت نیز معاملهای است که بین افراد جامعه با رهبر و امام خویش انجام می‌گیرد بدین وسیله که با بیعت خود، اموال و امکانات خود را در اختیار رهبر می‌گذارند و رهبر نیز متقابلاً متعهد می‌شود که امور اجتماعی آنان را مدنظر قرار داده و

۳۴. من فارق جماعة المسلمين و نکث صفقة الامام جاء الى الله - عزوجل. اجذم. کافی ۱/۵۰۵ کتاب الحججه، باب ما امر النبي (ص) بالنصيحة، لائمة المسلمين، حدیث ۵.

۳۵. ثلاث موبقات: نکث الصفقة، ترک السنة، و فراق الجماعة. بحار الانوار ۶۸/۲۷، کتاب امامت، باب ۳، حدیث ۴.

مصالح آنان را تامین کند. و بدین وسیله یک نحوه تجارت و معاملهای بین آن دو صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر، همان‌گونه که در معامله مرسوم است، طرفین قبل از قرارداد از مقدار و کیفیت و خصوصیات جنس مورد معامله صحبت کرده، آنگاه بر سر معامله به توافق می‌رسند و در حقیقت معامله با ایجاب و قبول و انشاء، یا دادن و گرفتن جنس، یا دست به یکدیگر دادن، یا کارهای دیگری نظیر آن صورت می‌گیرد و گفتگو و رضایت طرفین از مقدمات آن محسوب می‌شود.

در زمانهای ما و در بسیاری از شهرها و قبایل نیز آنچه متداول و معروف است همین است که با دست دادن به یکدیگر معامله را پایان یافته تلقی می‌کنند و در نزد آنان این محکمترین و متقن‌ترین شیوه استحکام معامله است. به گونه‌ای که پس از آن نقض معامله را قبیح می‌شمارند. در مورد بیعت نیز آنچه به ذهن بیش از هر چیز سبقت می‌گیرد همین معنی و مفهوم است که بیعت پس از گفتگو و تراضی طرفین وسیله‌ای برای انشاء و ایجاد مسئولیت حکومت است. به همین جهت به طور غریزی قبایل مختلف هنگامی که احساس می‌کردند برای حفظ نظام قبیله و دفاع از منافع و مصالح خویش نیاز به رئیس و فرمانده دارند اطراف کسی که او را برای این کار صالح می‌دانستند، گرد آمده و پس از گفتگو و ذکر نیازمندیها و شرایط خود با دست دادن به وی، او را به عنوان رئیس خود انتخاب می‌کردند و با همین دست دادن، ولایت و ریاست وی تثبیت می‌گردید. چنانچه در خرید و فروش نیز طابق النعل بالنعل به همین گونه عمل می‌شود. و همان‌گونه که در معامله دست به هم دادن در نزد آنان از متقن‌ترین شیوه انشاء معامله بود، برای بیعت نیز برای استحکام کار به همین شیوه عمل می‌کردند.

این آن چیزی است که ما از ماهیت بیعت درک می‌کنیم و شاید از کلمات اهل لغت نیز همین معنی استفاده گردد که نمونه‌هایی از سخنان آنان را در این باره می‌آوریم.

### بیعت از دیدگاه اهل لغت:

۱- راغب در کتاب مفردات خویش می‌نویسد:

«با سلطان بیعت کرد (بایع السلطان) یعنی در مقابل خدماتی که سلطان انجام می‌دهد، اطاعت و شنوایی از وی را به عهده گرفت، به این عمل بیعت و

مبايعه گفته می‌شود»<sup>۳۶</sup>.

۲- در نهایت ابن اثیر آمده است:

«در حدیث آمده که آن حضرت (پیامبر اکرم ص) فرمود: «الا تبایعونی علی الاسلام» آیا با من براساس اسلام بیعت نمی‌کنید؟ (یا معامله نمی‌کنید) مفهوم این جمله عبارت از قرارداد بستن و تعهد سپردن بر اجرای دستورات اسلام است.

گویا هر یک از آن دو، آنچه را در اختیار دارد به طرف دیگر می‌فروشد و جان و اطاعت و اختیار کار خود را به دست او می‌سپارد. از این گونه جملات در احادیث نمونه‌های دیگری نیز یافت می‌شود»<sup>۳۷</sup>.

۳- در صحاح آمده است:

واژه «بایعته» هم برای بیع (معامله) و هم برای بیعت به کار برده می‌شود، واژه «تبایع» نیز همانند آن است. [یعنی معاوضه و تعهد از سوی دو طرف]<sup>۳۸</sup>.

۴- در لسان العرب آمده است:

«البیعة: دست به هم دادن برای جاب و انشاء معامله و نیز دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت است، والبیعة به معنی بیعت کردن و اطاعت است. «وتبایعوا علی الامر» نظیر «اصفوا علیه» و «بایعه علیه مبايعه»: به معنی قرار داد و معاهده بستن است. و واژه بایعته: هم برای بیع (خرید و فروش)، و هم برای بیعت می‌آید. واژه «تبایع» نیز نظیر آن است.

در حدیث نیز آمده است که فرمود: الا تبایعونی علی الاسلام. و این به معنی قرارداد بستن و معاهده است، گویا هر یک از آنان، آنچه را در اختیار دارد به رفیقش می‌فروشد، و جان و اطاعت و اختیار دخالت در کار خویش را، در اختیار دیگری می‌گذارد»<sup>۳۹</sup>.

۵- در مقدمه ابن خلدون آمده است:

«فصل معنای بیعت: بدان که بیعت تعهد بر اطاعت است، گویا بیعت کننده با فرمانده خود پیمان می‌بندد که اظهار نظر در کار خویش و سایر امور مسلمانان

۳۶. مفردات راغب / ۶۶.

۳۷. نهایت ابن اثیر / ۱۷۴/۱.

۳۸. صحاح جوهری / ۱۱۸۹/۳.

۳۹. لسان العرب / ۲۶/۸.

را در اختیار وی قرار دهد و در این گونه مسائل (مسائل اجتماعی) با وی به منازعه برنخیزد و به هر چه امر می‌کند، چه طبق میل و یا برخلاف میل او باشد. عمل کند. در گذشته هنگامی که با فرمانده خود بیعت می‌کرده و با وی پیمان تعهد می‌بستند، برای تاکید در عهد دست خویش را در دست وی می‌گذاشتند و این شبیه عمل فروشنده و خریدار است و به همین جهت بیعت مصدر «باع» دانسته شده و نیز بیعت در مصافحه دستها به کار برده شده است.

این است معنی و مدلول بیعت در عرف لغت و در فرهنگ شرع، و همین معنی اراده شده در احادیث مربوط به بیعت پیامبر اکرم (ص) در شب عقبه [بیعت پیامبر (ص) با مردم مدینه در عقبه] و در کنار آن درخت [در حد یبیه] و هر جای دیگر که این لفظ وارد شده است.<sup>۴۰</sup>

۶- مرحوم علامه طباطبائی - قدس سره در تفسیر العیضان می‌نویسد:

«کلمه بیعت از «بیع» به معنی متعارف و معروف آن (خرید و فروش) گرفته شده، چرا که همواره شیوه مردم بر این بوده که برای تمامیت یافتن معامله، فروشنده دست خویش را در دست خریدار می‌گذاشته و بدین وسیله به صورت سمبلیک مشخص می‌نمودند که شیئی مورد معامله در اختیار خریدار قرار گرفته و همه تصرفات - که عمده آنها به وسیله دست انجام می‌پذیرفته - با دست به هم دادن در اختیار مشتری قرار گرفته است و به همین جهت دست دادن برای ارائه مراتب اطاعت و پیروی از فرمانده و رهبر، بیعت و مباحثه خوانده شده، و حقیقت معنای این عمل این است که بیعت کننده مثلا دست خویش را در اختیار سلطان می‌گذارد تا هرگونه که خواست با آن رفتار کند».<sup>۴۱</sup>

#### نقد و بررسی و نتیجه‌گیری:

اگر گفته شود: آنچه تاکنون گفته شد که واگذاری ولایت یک نوع قرارداد و معامله بین والی و مردم است و بیعت و دست در دست هم گذاشتن وسیله انشاء و تمامیت یافتن این قرارداد است. چنانچه در معامله این گونه است، اگر چه به ذهن نزدیک است و از کلمات اهل لغت نیز بساهمین معنی استفاده شود، و لکن ما می‌دانیم که رسالت و ولایت

۴۰. مقدمه ابن خلدون ۱/۱۴۷ فصل ۲۹ از فصل سوم از کتاب اول.

۴۱. تفسیر العیضان ۱۸/۲۷۴، در تفسیر آیه شریفه «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله».



برای پیامبر اکرم (ص) و نیز امامت برای امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما با بیعت و واگذاری امت حاصل نیامده، بلکه به جعل و نصب خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، چه مردم با آنان بیعت می‌کردند یا نه. پس از باب مثال اهل مدینه در عقبه اول یا دوم نمی‌خواستند نبوت یا رسالت را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کنند، بلکه پس از قبول نبوت و رسالت وی برای عمل به دستورات وی و دفاع از آن حضرت با آن حضرت بیعت کردند. براین اساس پس بیعت تاکیدی بر اعتراف قلبی و میثاقی است بین آن دو برای تنفیذ آنچه بدان ملتزم شده‌اند.

**در پاسخ باید گفت:** بلی پیامبر خدا (ص) از سوی خداوند بلاشکال پیامبر و ولی جامعه بود، اگر چه مردم با وی بیعت ننموده و تسلیم دستورات وی نمی‌شدند، و همچنین امامت برای امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) طبق اعتقاد ما. و لکن چون در ذهن مردم طبق عادت و سیره آنان، این معنی وجود داشته که ریاست و رهبری با بیعت و انتخاب مردم مسلم می‌شده و نیز چون در عرف مردم برای انشاء و قطعیت یافتن حکومت، بیعت از استوارترین وثیقه‌ها بوده، به همین جهت پیامبر اکرم (ص) برای تحکیم ولایت ظاهری خویش از مردم خواسته تا با وی بیعت کنند. چرا که مردم به چیزی که خود در ایجاد آن نقش داشته و به وفاداری به آن خود را ملزم دانسته‌اند به مراتب پایدارترند و در مقام نقض عهد بیشتر می‌توان به آن تمسک نمود.

پس مراد از اینکه بیعت در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به عنوان تاکید است، بدین معنی است که بیعت وسیله تحقق ولایت آنان در نزد مردم است و عاملی است که دستورات آنان به صورت قوی تر و محکمتر اجرا شود و بی‌تردید اطاعت و تسلیم عملی مردم نیز بر آن مترتب است.

از سوی دیگر، ظاهراً بیعت با پیامبر اکرم (ص) برای حکومت و ولایت آن حضرت است نه برای نبوت و رسالتش، چرا که در این باره، صرف ایمان و تصدیق کافی است. و این نکته‌ای است شایان توجه.

### خلاصه کلام اینکه:

در صورتی که برای تحقق یک امر، دو راه وجود داشته باشد و یکی از آن دو نزد مردم، متعارف و پا برجا و نافذتر باشد، ایجاد آن به هر دو طریق موجب تاکید بیشتر

می‌شود. چنانچه مقتضای اجتماع چند علت در معلول واحد نیز همین است.<sup>۴۲</sup> و ما پیش از این گفتیم که رهبری همان گونه که با نصب خداوند به وجود می‌آید، با نصب امت به وسیله بیعت نیز متعین می‌گردد. بر این اساس پس امامت امیرالمؤمنین (ع) اگر چه طبق اعتقاد ما با نصب خداوند یا نصب پیامبر اکرم (ص) تحقق یافته و لکن چون جعل و انشاء آن به وسیله بیعت از سوی امت نیز موجب تاکید و دلپذیرتر شدن و اطاعت بیشتر مردم می‌گردید، و در مقام احتجاج مکان تمسک به آن وجود داشت. پیامبر اکرم (ص)، پس از نصب حضرت علی (ع) به ولایت از مردم نیز برای آن حضرت بیعت گرفت که پیش از این مباحث آن به تفصیل گذشت.

در سوره فتح نیز خداوند سبحان از بیعت به «عهد و پیمان خداوند» تعبیر نموده و می‌فرماید: «و من اوفی بما عاهد علیه الله<sup>۴۳</sup>» و هر که به پیمانی که با خدا بسته وفا کند... قابل توجه اینکه تا چه اندازه این تعبیر به عهد، تناسب دارد با کلمه «عهدی» در آیه شریفه: «لاینال عهدی الظالمین<sup>۴۴</sup>» - عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» که مراد از آن امامت است. و این نکته‌ای است شایان توجه.

**اگر گفته شود:** - چنانچه بعید نیست اینگونه باشد - که بیعت وسیله‌ای است برای ایجاد هرگونه پیمان و قرارداد و لو در برخی از امور اجرایی جزئی.

**در پاسخ باید گفت:** ولایت و ریاست نیز از بارزترین مصادیق پیمان و عهد است، زیرا هنگامی که مقام، مقام جعل ولایت باشد - چنانچه در داستان غدیر خم و در بیعت امیرالمؤمنین (ع) پس از عثمان اینگونه بود - در این صورت بیعت نیز وسیله‌ای برای انشاء ولایت است. و این منافاتی با انشاء خداوند تبارک و تعالی ندارد، چرا که انشاء کم مؤنه است و انشاء مردم تأکید همان انشاء خداوند تبارک و تعالی است.

۴۲. بیعت یک امر اعتباری بیشتر نیست و باید به آن ترتیب اثر داده شود. هنگامی که مردم نسبت به اطاعت بی‌توجه شوند خود آن یک نوع عزل حساب می‌شود و به همین جهت تجدید بیعت به معنی تجدید اطاعت است. پیامبر اکرم (ص) هر وقت از مسافرت برمی‌گشت مردم با وی تجدید بیعت می‌کردند. و کسانی از اهل سنت که به آیه شریفه: «لقد رضی الله» به عنوان عشره مبشره برای فضیلت افرادی استناد می‌کنند باید توجه داشته باشند که ارزش بیعت به اطاعت و پایداری بر آن است والا در صورت عدم وفا چه اثری می‌تواند داشته باشد؟ خداوند سبحان نیز می‌فرماید: «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه» (از افاضات معظم نه در درس).

۴۳. فتح (۴۸)/۱۰۱.

۴۴. بقره (۲)/۱۲۴.

و آنچه ممکن است گفته شود که تمسک امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در نامه‌ها و سخنرانیهایش به بیعت مهاجرین و انصار برای اثبات خلافت خویش و برای مجاب کردن دشمن و از روی جدل واقع شده، پاسخ آن این است که در مقام جدل بودن حضرت بدان معنی نیست که آن حضرت<sup>(ع)</sup> برای بیعت اثری نمی‌دیده و وجود بیعت مانند نبودنش بوده است، بلکه این پاسخی بوده از آن حضرت برای تسلیم نمودن دشمنی که خلافت آن حضرت از سوی خداوند تبارک و تعالی را قبول نداشته و ما پیش از این نیز گفتیم که انتخاب از سوی امت در طول نصب از جانب خداوند بوده که در این صورت اگر امام منصوبی از سوی خداوند متعال وجود داشته باشد، انتخاب مردم بی اثر است، چرا که امر خداوند بر نظر مردم همواره مقدم است.

در هر صورت بیعت از اموری است که اجمالاً ولایت با آن تحقق می‌یابد. چگونه می‌توان گفت بیعت دارای اثر نیست؟ با اینکه پیامبر اکرم (ص) برای خویش و برای امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> از مردم بیعت گرفت! و امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در برخی موارد بر آن اصرار می‌ورزید! و مردم با صاحب الامر امام زمان (عج) پس از ظهور آن حضرت براساس شمشیر و قدرت، بیعت می‌کنند؟!

اما آنچه گفته می‌شود که «بیعت» تأکید «نصب» است، در نهایت این سخن به آنچه ما می‌گوییم بازگشت می‌کند، زیرا اگر امامت به وسیله بیعت محقق نمی‌گردید، تأکید نصب هم نمی‌توانست باشد. زیرا چیزی که از چیز دیگر کاملاً بیگانه باشد، نمی‌تواند آن را تأکید کند. تأکید درجایی گفته می‌شود که علت و سببی به علت و سبب دیگری علاوه شود. بلی، بیعت به وسیله دست، یکی از وسایل انشاء ولایت و قطعیت آن است، و در نزد مردم از متقن‌ترین آنها محسوب می‌شود، ولی بیعت منحصر به این نوع نیست، بلکه گفتن به زبان و یا نوشتن روی ورقه نیز یک نوع بیعت است، چنانچه در خرید و فروش و سایر معاملات نیز اینگونه است.

ما پیش از این در خبر حلبی، از امام صادق<sup>(ع)</sup> خواندیم که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شده و بیعت امام را بشکند، در روز

قیامت، خدا را با دست بریده ملاقات خواهد کرد»<sup>۴۵</sup>.

و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

۴۵. من فارق جماعة المسلمين ونكث صفقة الامام جاء الى الله اجذم، کافی ۱/۴۰۵، کتاب الحجّة، باب ما امر النبی (ص)، بالنصیحة لائمة المسلمين، حدیث ۵.

«سه چیز موجب هلاکت است: شکستن بیعت، رها کردن سنت، جدا شدن از جماعت»<sup>۴۶</sup>.

و مراد از «شکستن بیعت» نقض امامت است که خروج از اطاعت را به دنبال دارد، چرا که امامت همان گونه که روشن گردید منصبی است اعتباری و قراردادی که تبلور خارجی آن در اطاعت و اظهار فروتنی مردم در مقابل حکومت می‌باشد. و اطاعت نکردن مردم در مسائل اجتماعی از امام، رهبری ظاهری امام را در هم خواهد شکست. چنانچه در این روایت مراد از «امام» امام عادل و اجد شرایط امامت است نه افرادی همانند یزید و ولید. و باز مراد به «جماعت» جماعت حق است، نه هرگونه گردهمایی و اجتماعی، چرا که علاوه بر حکم عقل و مذاق شرع، اخبار مستفیضه‌ای گواه بر آن است، روایاتی نظیر روایت علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر از پدرانش از پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «کسی که از جماعت مسلمانان جدا گردد، رشته‌اش را از گردن خود گسسته است. گفته شد ای پیامبر خدا، جماعت مسلمانان چیست؟ فرمود: جماعت اهل حق، اگر چه کم باشند»<sup>۴۷</sup>.

و در مرفوعة علوی آمده است که به پیامبر خدا (ص) گفته شد جماعت امت شما چیست؟ فرمود:

«جماعتی که بر مسیر حق باشد، اگر چه ده نفر باشند»<sup>۴۸</sup>.

و در مرفوعة «ابن حمید» آمده است که شخصی خدمت امیرالمومنین (ع) آمد و گفت: مرا خبر ده از سنت و از بدعت و از جماعت و از فرقه، حضرت فرمود: «سنت آن چیزی است که از پیامبر اکرم (ص) به یادگار مانده، و بدعت آن چیزی است که پس از آن حضرت در دین وارد شده و جماعت، همان اهل حق هستند اگر چه تعدادشان کم باشد و فرقه اهل باطلند، اگر چه تعدادشان زیاد باشد»<sup>۴۹</sup>.

۴۶. ثلاث موبقات: نکث الصفة، وترك السنة، وفراق الجماعة، بحار الانوار ۶۸/۲۷، کتاب الامامة، باب ۳ حدیث ۴.

۴۷. من فارق جماعة المسلمين فقد خلع ربة الاسلام من عنقه. قيل: يا رسول الله وما جماعة المسلمين؟ قال: جماعة اهل الحق وان قلوا. بحار الانوار ۶۷/۲۷. کتاب الامامة، باب ۳، حدیث ۱.

۴۸. من كان على الحق وان كانوا عشرة. بحار الانوار ۲۶۶/۲، کتاب العلم، باب ۳۲، حدیث ۲۲.

۴۹. السنة ما سن رسول الله (ص) والبدعة ما احدث من بعده والجماعة اهل الحق وان كانوا قليلاً والفرقة اهل الباطل وان كانوا كثيراً. بحار الانوار ۲۶۶/۲، کتاب العلم، باب ۳۲، حدیث ۲۳.

و در کنز العمال از سلیم بن قیس عامری روایت شده که گفت: ابن کواء از علی (ع) در باره سنت و بدعت و از جماعت و تفرقه پرسید، حضرت فرمود:

«ای ابن کواء سؤال را به خاطر داری، اینک به پاسخ توجه کن: سنت به خدا سوگند. سنت محمد (ص) است، و بدعت، چیزی است که با آن مفارقت داشته باشد و جماعت، به خدا سوگند همراه بودن با اهل حق است. اگر چه کم باشند، و تفرقه همراه شدن با باطل است اگر چه زیاد باشند»<sup>۵۰</sup>.

و روایتهای دیگری نظیر این روایات.

چگونه صرف حجیت ملاک حق می تواند باشد! و حال آنکه سبط شهید پیامبر اکرم، امام حسین (ع) بر یزید و جماعت او شورید، وزید «ره» علیه هشام و سپاهیانش قیام کرد، و در هر شرایطی قیام علیه فساد و باطل در صورت وجود قدرت واجب است، چنانچه بحث آن پیش از این در فصل جهاد (جلد اول کتاب) گذشت و در فصل ششم همین بخش نیز به تفصیل خواهد آمد.

و امام صادق (ع) به سدیر صیرفی فرمود:

«به خدا سوگند ای سدیر، اگر برای من به تعداد این بزغاله ها شیعه

می بود، نشستن برای من روا نبود، و تعداد بزغاله ها هفده راس بود»<sup>۵۱</sup>.

و از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«خدا را با خدا، رسول را با رسالت و اولی الامر را به انجام کارهای نیک و

عدالت و نیک رفتاری بشناسید»<sup>۵۲</sup>.

پس افراد ستم پیشه و زشت کردار هیچگونه ولایتی بر مردم ندارند و برای جماعت

آنان هیچگونه کرامتی نیست.

۵۰. یا ابن کواء، حفظت المسألة فافهم الجواب: السنة والله سنة محمد (ص) والبدعة ما فارقتها، والجماعة والله جماعة اهل الحق وان قلوا. والفرقة مجامعة اهل الباطل وان كثروا. کنز العمال ۳۷۸/۱، کتاب الايمان، باب ۲، حدیث ۱۶۴۴.

۵۱. والله یاسدیر، لو كان لی شعبة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القمود. کافی ۲/۲۴۳، کتاب ایمان و کفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

۵۲. اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة واولی الامر بالمعروف والعدل والاحسان. نور الثقلین ۱/۱، ۵۰، ذیل تفسیر آیه «اطيعوا الله».

## فصل ششم

### شانزده مسئله قابل توجه

از آنچه تاکنون با تمام طول و تفصیل آن گفته شد روشن گردید که امامت و رهبری بدون هیچگونه تردید با «نص» منعقد می‌گردد. و ظاهراً علمای سنت نیز صحت انعقاد آن را انکار نکرده‌اند، و مناقشه آنان در صغرای قضیه [نصب امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> به خلافت] است. و آنچه از ظاهر کلمات اصحاب ما امامیه که متعرض این مسئله شده‌اند. مشخص می‌گردد این بود که امامت جز از طریق «نص» منعقد نمی‌شود. ولی آنچه مورد نظر ما قرار گرفت این بود که امامت به مفهوم کلی با انتخاب امت نیز منعقد می‌شود، ولی نه به صورت مطلق، بلکه در صورت نبودن نص و با رعایت شرایط هشتگانه که پیش از این، بحث آن در شرایط رهبر گذشت. طبق این نظر، انتخاب رهبر، مقید و محدود به دو شرط و در رتبه متاخر از آنها قرار می‌گیرد.

پس با وجود امام منصوب - چنانچه در مورد امیرالمؤمنین و ائمه معصومین<sup>(ع)</sup> از فرزندان وی طبق اعتقاد ما اینگونه است - نوبت به انتخاب دیگران نمی‌رسد و دیگران بر فرض انتخاب امام مفترض الطاعة نمی‌گردند. و در زمان غیبت از آن جهت که امامت به مفهوم عام آن تعطیل نمی‌شود و اقامه دولت حقه اسلامی در هر عصر و زمان واجب است - چنانچه تفصیل آن پیش از این گذشت - اگر فرض شود که فقهای عدول و اجد شرایط از سوی معصومین<sup>(ع)</sup> برای این منصب به صورت بالفعل منصوب هستند و این معنی به وسیله ادله اثبات گردد - چنانچه بزرگان علما که به این مسئله پرداخته‌اند، اینگونه فرموده‌اند -

سخن تمام است و نیازی به انتخاب نیست والا ولایت و حاکمیت فقیه واجد شرایط با انتخاب امت ثابت می‌گردد و بر مردم واجب است برای شناختن و شناساندن وی تلاش کنند و او را برای این مسئولیت کاندیدا کنند و در یک مرحله (رای مستقیم مردم) و یا دو مرحله (توسط خبرگان) وی را انتخاب کنند و پیش از این در فصل سوم همین بخش بحث گسترده‌ای در مورد دلایل نصب فقیه از سوی ائمه معصومین که بدان استناد شده نظیر مقبوله عمر بن حنظله و روایات مشابه آن گذشت، می‌توان مراجعه نمود.

برخی نیز پنداشته‌اند که انعقاد امامت فقط منحصر به انتخاب مردم است و آنچه به وسیله نص از سوی خداوند متعال یا پیامبر اکرم (ص) ثابت شده، چیزی جز کاندیدا کردن و بیان فرد اصلح نیست. دلیل آنان نیز این است که اگر مردم، خود انتخاب نکنند و تسلیم امام نشوند و برای اطاعت با او بیعت نکنند، امامت بالفعل تحقق نمی‌یابد و امکان رتق و فتق امور و تصرفات حکومتی در جامعه پدید نمی‌آید.

پاسخ این توهم، پیش از این در (جلد اول کتاب) بخش دوم تنبیه چهارم گذشت. در آنجا گفتیم، امامت دارای سه مرتبه است:

۱- مرتبه صلاحیت و شأنیت.

۲- مرتبه اعتبار نصب از سوی کسی که حق چنین نصبی را داراست.

۳- مرتبه تسلط و فعلیت که به وسیله بیعت و اطاعت مردم حاصل می‌گردد.

از باب مثال امیرالمؤمنین (ع) به اعتقاد ما در روز عید غدیر خم از سوی پیامبر اکرم (ص) به ولایت منصوب و مقام ولایت برای وی قرار داده شده است همان گونه که برای پیامبر اکرم (ص) منصب اولویت<sup>۱</sup> و برای ابراهیم خلیل (ع) منصب امامت<sup>۲</sup>، و برای همه آنان مقام ولایت به وسیله نصب، ثابت بود، اگر چه بر فرض هیچ کس از آنان پیروی نمی‌کرد. نظیر این است آنچه از ولایت شرعی، برای پدر وجد نسبت به مال صغیر ثابت است، اگر چه فرد ستمگری آنان را از تصرف در آن باز دارد.

حال با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، در اینجا چند پرسش و اعتراض وجود دارد که لازم است بدان توجه شده و به پاسخ آنها پرداخته شود:

۱- آیا کاندیدا شدن به حد کفایت برای به عهده گرفتن مسئولیت رهبری جامعه و

شعبه‌های مختلف حکومت از قبیل: قضاوت، وزارت، فرماندهی نیروهای مسلح و نظایر آن،

۱. اشاره است به آیه شریفه «النبی ولی بالمؤمنین...».

۲. اشاره است به آیه شریفه: «واذا تبلی ابراهیم...».

برای کسی که واجد شرایط است واجب است. و آنگونه که مقتضای واجب کفایی است کناره‌گیری همه افراد از آن جایز نیست، و در صورت کناره‌گیری، همه افراد معصیت کرده‌اند؟ یا اینکه چنین وجوبی در کار نیست؟

در این باره بسا از برخی افراد هم‌عصر ما شنیده شده که می‌گفته‌اند کناره‌گیری از حکومت، احوط است و لو اینکه هر پیش‌آمدی برای اسلام و مسلمانان رخ دهد!

۲- فرق بین حکومت اسلامی و حکومت دموکراسی که در زمان ما متداول است و از آن به حکومت مردم بر مردم تعبیر می‌شود چیست؟

۳- آیا وجوب رعایت شرایط هشتگانه در حاکم اسلامی صرفاً «تکلیفی» است به گونه‌ای که بر ترک آن فقط گناه مترتب است، یا وجوب آن «وضعی» است به گونه‌ای که اگر همه مردم بر شخصی اتفاق نظر پیدا کردند و در واقع او فاقد همه شرایط یا برخی از آنها بود، امام واجب‌الاطاعه نمی‌گردد و انتخاب او بی‌اثر است، چنانچه از ظاهر تعبیر «شرط» همین معنی استفاده می‌شود!

۴- اگر این شرایط الزاماً وضعی است آیا حصول آنها «واقعی» است یا صرفاً «علمی»؟ در صورت اول اگر مردم به هنگام انتخاب وجود آنها را رعایت و احراز کردند و بعداً معلوم شد که امام، واجد تمام یا بعضی شرایط نبوده انتخاب باطل خواهد بود.

اما در صورت دوم باطل نیست [چرا که در آن موقع علم به وجود شرایط داشتند و همان علم در صحت کافی است] چنانچه برخی از شرایط نماز، و نیز شرط عدالت در امام جماعت این‌گونه است. [شرط علمی است نه واقعی].

۵- اگر در شرایطی، کسی که واجد همه شرایط رهبری باشد یافت نشود. با توجه به اینکه امامت و ولایت در هیچ زمان تعطیل نمی‌گردد. در این صورت اگر شخصی برخی از شرایط را دارا بود و شخص دیگری سایر شرایط را، مثلاً اگر یکی از آنها «اعلم» بود و دیگری در اداره کشور «قوی‌تر» یا «شجاع‌تر» تکلیف چیست؟

این مسئله را ابن‌سینا در شفاء و ماوردی و ابویعلی [در احکام السلطانیة] مطرح کرده‌اند که پس از این خواهد آمد.

۶- ممکن است گفته شود اگر شوری و انتخاب مردم شرعاً مرجع تصمیم‌گیری برای تعیین رهبری است شارع مقدس اسلام می‌بایست برای این امر مهم، از جهت فرهنگی آگاهی‌های لازم را به مردم بدهد و از جهت کمیت و کیفیت شرایط و حدود آن را مشخص کند. با اینکه با، در کتاب و سنت چیزی جز عنوان شوری آن هم به صورت مجمل و مبهم



نمی‌یابیم و در آن متعرض موارد و حدود شوری و چگونگی رأی‌گیری و مقدار آراء لازم و... نشده است.

۷- چگونه می‌توان انتخاب را ملاک رهبری قرار داد، با اینکه یکی از مشکلات انتخابات، این است که اکثر افراد جامعه به طور غالب نسبت به مسائل سیاسی و موضع سیاستمداران ناآگاهند و در رأی دادن دارای استقلال فکری نیستند. به همین جهت عواطف و احساسات زودگذر و تبلیغات کاذب در آنان اثر می‌گذارد، و گاه بسیاری از آنان، التزام دینی و تعهد اخلاقی ندارند و ممکن است با تطمیع مالی و وعده‌های تو خالی، آراء آنها را خرید، یا با توسل به کششهای غریزی و ارائه فیلمهای گمراه کننده و نشان دادن دختران جوان و... بر آراء آنان تأثیر گذاشت.

برخی از آنها نیز دارای شجاعت روحی و قدرت روانی نیستند، در نتیجه تهدیدها و نفوذهای محلی بر آنان تأثیر می‌گذارد. چنانچه نمونه‌های آن در زمان ما حتی در برخی از کشورها که ادعای تمدن و پیشرفت دارند مشاهده می‌شود. پس در حقیقت، آراء حاصله از انتخابات اصیل مردم و اختیار انتخاب کنندگان پدید نمی‌آید.

۸- در صورتی که ما صحت انتخاب را بپذیریم آیا ملاک آن رأی همه مردم یا رأی اکثریت یا رأی همه اهل حل و عقد (خبرگان) و یا اکثریت آنان، یا رأی همه مردمی که در شهر امام حضور دارند می‌باشد- نظیر شهر مدینه در صدر اسلام- نظر صحیح در این مسئله چیست؟

۹- در انتخابات معمولاً «اتفاق آراء» و وحدت کامل مردم کمتر حاصل می‌گردد و بلکه می‌توان گفت چنین اتفاقی هیچگاه صورت نمی‌گیرد. در این صورت تعیین رهبر با نظر اکثریت به خصوص در «اکثریت نسبی» و یا «نصف به علاوه یک» آیا موجب از بین رفتن حقوق اقلیت و پایمال شدن آراء آنان نیست؟ راه خلاصی از این مشکل چیست؟ علاوه بر اینکه هیچ اجتماعی نیست مگر اینکه برخی افراد در آن غایب و یا از شرکت در آن ناتوانند. برخی افراد نیز پس از انتخابات به دنیا آمده (یا به سن رأی‌دهی می‌رسند) چگونه رأی و انتخابات دیگران نسبت به آنان نافذ است؟ و چگونه می‌توان در ثروتها و اموال عمومی نظیر معادن و جنگلها و بیابانها و نظایر اینها از آنچه خداوند برای همه مردم آفریده، حقوق آنان را در نظر گرفت؟

این مشکل بزرگی است که چه بسا متفکران تاکنون راه حل قانع‌کننده‌ای برای آن

نیافته‌اند.

۱۰- اگر در انتخابات، رأی اکثریت را ملاک عمل قرار دادیم، در صورتی که افراد اندیشمند و با فرهنگ و انسانهای کاردان و صالح در جمع اقلیت بودند و افراد همج‌الرغاع و کم‌خرد در طرف اکثریت، چنانچه به طور معمول در بسیاری از کشورها این‌گونه اتفاق می‌افتد- آیا این چنین اکثریتی بر اقلیت مقدم است؟ به عبارت دیگر آیا کمیت باید مورد توجه باشد یا کیفیت؟

۱۱- در مورد اموری که هر یک از مردم به تنهایی نمی‌توانند آن را انجام داده و از سوی خود، آن را به عهده بگیرند، اموری مانند اجرای حدود، تعزیزات، قضاوت، صدور حکم حکومتی در موارد اضطرار و... در اینگونه موارد حاکم منتخب از سوی مردم با توجه به اینکه حکومت از طرف مردم به وی واگذار شده و حاکمیت او فرع حاکمیت مردم است چگونه می‌تواند این امور را به عهده بگیرد؟ چگونه می‌توان گفت فرع بر اصل زیادت یافته و او متصدی اموری شده که فرد فرد مردم متصدی آن نمی‌توانند بشوند، چگونه هر یک از مردم چیزی را که در اختیارش نبوده، به دیگری واگذار کرده است؟

۱۲- در صورتی که ما رأی اکثریت را برای انتخاب حاکم، کافی دانستیم، اگر در شرایطی اکثریت مردم از شرکت در انتخابات خودداری کردند تکلیف چیست؟ آیا رأی اقلیت در این شرایط کافی است، و نسبت به همه مردم نافذ است یا اینکه حاکم قبلی- که فعلاً اختیار امور را در دست دارد- باید اکثریت را وادار به شرکت در انتخابات کند؟

۱۳- اگر مردم برای حکومت، کسی را انتخاب نکردند و این امکان نیز وجود ندارد که آنان را برای انتخاب حاکم مجبور نمود و این معنی را نیز نپذیرفتیم که فقیه از سوی ائمه<sup>(ع)</sup> به ولایت بالفعل منصوب شده باشد، آیا در چنین شرایطی باید امور مسلمانان معطل بماند یا اینکه بر هر یک از فقها واجب است اینگونه امور را به هر اندازه که می‌توانند از باب امور حسبیه به عهده بگیرند؟

۱۴- آیا انتخاب «عقد جایز» است- نظیر وکیل گرفتن در امور- که مردم هر وقت خواستند آن را نقض کرده و یا فسخ کنند، یا اینکه «عقد لازم» است- از قبیل خرید و فروش و معامله- که نقض آن مگر در صورت تخلف والی از شرایط قید شده، جایز نیست؟

۱۵- آیا برای انتخاب کنندگان به غیر از عقل و قدرت تمیز بین مسائل، شرایط معین دیگری وجود دارد یا اینکه انتخاب حق هر مسلمان ممیز و حتی غیر مسلمان است؟ ماوردی و ابویعلی شرایطی را برای انتخاب کنندگان ذکر کرده‌اند که پس از این خواهد آمد.

۱۶- آیا مردم می‌توانند در صورتی که رهبر و والی فاقد برخی از شرایط نظیر عدالت

بود، علیه وی قیام و مبارزه مسلحانه کنند، یا اینکه اجازه چنین حرکتی را ندارند؟ آیا می‌توان در جواز و عدم جواز قیام بین شرایط هشتگانه و یا آنجا که خطر از بین رفتن اساس و کیان اسلام وجود داشته باشد و غیر آن، یا بین خطاهای جزئی و انحرافهای اساسی، فرق گذاشت؟ اینها شانزده مسئله بود که به اجمال یاد آور شدیم، اکنون یکایک آنها را طرح و به تفصیل به پاسخ آنها می‌پردازیم.

### مسئله نخست: وجوب کاندیدا شدن برای رهبری و شعب آن بر افراد با صلاحیت:

وجوب کاندیدا شدن برای پذیرش رهبری و شعبه‌های مختلف حکومت اسلامی برای کسی که توان آن را دارد ظاهراً واضح است، زیرا حکومت چنانچه مشخص گردید از ضروریات زندگی انسانهاست و حفظ کیان اسلام و مسلمانان و حراست از مرزها و شهرها و دفع کفار و ستمگران از امت اسلامی به آن وابسته است، و تعطیل آن موجب پایمال شدن حقوق و معطل ماندن احکام و حدود و فراموش شدن امر به معروف و نهی از منکر و به عبارت دیگر موجب تعطیل شدن اسلام به مفهوم وسیع آن می‌گردد. پس اگر ما این نظر را پذیرفتیم که «فقهای واجد شرایط» از سوی ائمه (ع) به ولایت منصوب هستند در این صورت آنان به عنوان واجب کفایی موظفند که امر رهبری مسلمانان را به عهده بگیرند و بر مسلمانان نیز واجب است در مسائل مربوط به امر حکومت از آنان اطاعت و شنوایی داشته باشند. و اگر ما قائل شویم که علما و فقها صرفاً صلاحیت رهبری را دارا هستند و ولایت بالفعل آنان متوقف بر انتخاب مردم است در این صورت بر آنان واجب است خود را به جامعه عرضه نمایند و بر مسلمانان نیز واجب است آنان را کاندیدا و انتخاب کنند و ترک این وظیفه از ناحیه فقها و یا مردم در صورت امکان عمل به آن، بدون شک گناه است، چنانچه مقتضای وجوب کفایی اینگونه است.

### مسئله دوم: تفاوت حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی

حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی دو تفاوت اساسی دارد:

۱- حاکم و رهبر مسلمانان به طور مطلق - چه با نصب باشد یا با انتخاب- باید داناترین، عادلترین، با تقواترین مردم و تواناترین آنان نسبت به اداره حکومت و بصیرترین

آنان نسبت به مسائل سیاسی جامعه و در یک کلام، جامع‌ترین آنان در فضایل و صفات نیک باشد.

در عصر پیامبر اکرم (ص) شخص آن حضرت، رهبری مسلمانان را به عهده داشت و اولی به مؤمنان از خودشان بود و پس از آن حضرت طبق اعتقاد ما، امامت حق ائمه دوازده‌گانه (ع) بوده. چنانچه در کتابهای علم کلام به تفصیل مورد بحث قرار گرفته. و در عصر غیبت این مسئولیت برای فقیه عادل آگاه به زمان و بصیر نسبت به امور و حوادث و حافظ حقوق عموم مردم حتی اقلیتهای غیر مسلمان است. پس مردم نمی‌توانند شخص دیگری (که این ویژگیها را دارا نیست) را به رهبری انتخاب کنند، چنانچه پیش از این در بخش چهارم کتاب، شرایط رهبری و ادله آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

به طور خلاصه در صورتی که نصب وجود نداشته باشد آراء مردم معتبر است و لکن در طول شرایط یاد شده و در رتبه پس از آن، و رهبری شخص فاقد شرایط، (ولو اینکه مردم آن را انتخاب کنند) صحیح نیست.

۲- حکومت اسلامی با شعبه‌های سه‌گانه آن- مقننه، مجریه و قضائیه- در چارچوب قوانین و موازین اسلامی قرار دارد و به اندازه سرمویی هم نمی‌توان از احکام اسلام تخلف نمود.

پس در واقع، حکومت اسلامی مشروطه و مقیده (به احکام اسلام) است و حاکم در حقیقت، خداوند تبارک و تعالی و دین حنیف اسلام با همه مقررات و قوانین آن است. و به همین جهت از آن در مقابل حکومت «دموکراسی» (مردم بر مردم) به «تئوکراسی» (خدا بر مردم) تعبیر شده است. پس مراد به حکومت تئوکراسی، حکومت قانون الهی بر مردم است، نه حکومت رجال دین و علما به صورت استبدادی بر مردم. چنانچه در قرون وسطی افراد کلیسا و پاپ، این‌گونه بر مردم حکومت می‌راندند. و اگر اقلیتهای غیر مسلمان نیز در کشورهای اسلامی یافت شوند، باز اسلام با قوانین جامع و گسترده خود حقوق آنان را رعایت نموده، چنانچه در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«ان الحكم الا لله. حکم تنها از آن خداوند است». و می‌فرماید: «الا له

الحکم»- حکم تنها از آن اوست».

و نیز می‌فرماید:

«... و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون... و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون... و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون»<sup>۴</sup> - کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، از کافران است... و کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، از ظالمان است و کسی که به آنچه خدا حکم کرده حکم نکند، از فاسقان است.»

و نیز پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

«و انزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه من الكتاب و مهيمنا عليه، فاحكم بينهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم عما جاءك من الحق... و ان احكم بينهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك»<sup>۵</sup> - و کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا آنچه را از کتاب در پیش روی آن است تصدیق کند و نگهبان آن باشد. پس بین آنان به آنچه خدا نازل نموده حکومت کن و در آنچه از حق برای تو آمده، از هواهای آنان پیروی مدار... و به آنچه خداوند نازل نموده بین آنان حکم (یا حکومت) کن و هواهای آنان را پیروی مدار، و از اینکه تو را به برخی از آنچه خداوند بر تو نازل فرموده به فتنه اندازند، بر حذر باش»

این دو ویژگی اختصاصی حکومت اسلامی است. اما در حکومت دموکراسی، مردم و یا رهبر جامعه هیچگونه تقیدی به ایدئولوژی خاص و یا مصالح نوعی و فضایل اخلاقی جامعه ندارند، بلکه مردم کسی را که خواستها و هواهای آنان را برآورده کند انتخاب می‌کنند و حاکم نیز می‌تواند از آن تخلف کند.

در این صورت، مردم با همه خواسته‌های نفسانی خود، هم منشاء قوه مجریه و هم مقننه هستند و حاکم نیز خود را طبق خواسته‌های مردم وفق می‌دهد، اگرچه با خواسته‌های واقعی و مصالح نوعی و فضایل اخلاقی جامعه مغایر باشد. و در این ارتباط چه بسیار رهبرانی که در جهت پاسخگویی به خواسته‌های مردم فریاد وجدان خود را نادیده می‌گیرند، برای اینکه مجدداً انتخاب شوند.

اما حاکم اسلامی به خاطر دارا بودن ملکه عدالت و تقوی، قهراً از احکام خدا و از حق و فضیلت تخلف نمی‌کند و در صورتی که اجابت خواسته‌های مردم متوقف بر انحراف و

۴. ماده (۵) / ۴۴، ۴۵، ۴۷.

۵. ماده (۵) / ۴۸، ۴۹.

پایمال کردن حق باشد، به انتخاب مجدد نمی‌اندیشد و بلکه اگر از راه حق منحرف گردید، باعث سقوط او از عدالت و عدم جواز انتخاب مجدد وی می‌شود و این نکته‌ای است شایان توجه.

**مسئله سوم:** آیا شرایط هشتگانه در رهبر، تکلیفی است یا وضعی؟  
 شرایط هشتگانه‌ای که در رهبر، معتبر دانستیم آیا رعایت آن به هنگام انتخاب، صرفاً «تکلیفی» است یا «وضعی»؟ بدین معنی که آیا انتخابات بدون وجود آنها باطل است و رهبری منعقد نمی‌گردد، یا نه؟

در این ارتباط باید گفت بنا بر اینکه به نصب فقها از سوی ائمه معصومین (ع) قائل شویم اشکالی در مسئله نیست، زیرا فرد منصوب در واقع طبق اقتضای ادله، همان «عنوان واجد شرایط مذکوره است» و غیر واجد شرایط، منصوب نشده و با انتخاب هم بر مردم حکومت نمی‌یابد.

و اما در صورتی که قائل به انتخاب شویم باز آیات و روایاتی که ویژگیهای رهبری در آنها آمده ظهور در این دارد که در مقام بیان حکم وضعی بوده و اینکه اسلام و فقهت و عدالت و سایر شروط واقعاً شرط والی است، پس برای کسی که فاقد آنهاست رهبری منعقد نمی‌شود اگر چه مردم با رأی خود او را انتخاب کنند. برای روشن‌تر شدن این معنی، آیات و روایات ذیل را ملاحظه فرمایید:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۷</sup> - هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی را قرار نداده است». «لَا يَنْالُ الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۸</sup> - عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

۶. حکم تکلیفی و حکم وضعی دو اصطلاح است در علم اصول فقه. حکم تکلیفی حکمی است که از سوی شارع مقدس برای انجام کار یا بازداشتن از کار و یا مباح دانستن چیزی صادر می‌شود که مجموع آن در پنج حکم تکلیفی که عبارتند از: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه خلاصه می‌شود. حکم وضعی، حکمی است که از ناحیه شارع، جمعی مستقل صورت گرفته و اکثراً از احکام تکلیفی نشأت می‌گیرد. مانند پلیدی و نجاست بول که ناشی از حکم تکلیفی وجوب اجتناب از بول است، و پاک و طاهر بودن آب که ناشی از حکم تکلیفی جواز نوشیدن آب است و صحت معامله که ناشی از حکم تکلیفی جواز تصرف خریدار و فروشنده در پول و جنس خرید و فروش شده است و... (مقرر).

۷. نساء (۴)/۱۴۱.

۸. بقره (۲)/۱۲۴.

«و لا تطيعوا امر المسرفين الذين يفسدون في الارض و لا يصلحون»<sup>۹</sup> - امر (حکومت) اسرافکاران را پیرو، مکنید، آنان که در زمین فساد می‌کنند و کار شایسته‌ای انجام نمی‌دهند».

و نیز از حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> حکایت می‌کند که می‌فرماید:  
«اجعلنی علی خزائن الارض، انی حفیظ علیم»<sup>۱۰</sup> - مرا بر خزینه‌های زمین بگمار که من فردی امین و دانا هستم».  
و پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می‌فرماید:

«رهبری شایسته نیست مگر برای کسی که در وی سه خصلت وجود داشته باشد: پارسایی که او را از نافرمانی خداوند باز دارد، بردباری که به وسیله آن بر غضب خویش تسلط یابد، و به نیکی حکومت راندن بر زیردستان خود»<sup>۱۱</sup>.

و امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرماید:

«سزاوار نیست عهده‌دار ناموس، خونها، غنائم، احکام و پیشوایی مسلمانان، شخصی باشد بخیل. چرا که در اموال آنان رشک می‌ورزد و سزاوار نیست فردی باشد نادان که آنان را با نادانی خود به گمراهی می‌کشد»<sup>۱۲</sup>.  
و امام مجتبی<sup>(ع)</sup> در خطابه خویش در حضور معاویه می‌فرماید:

«خلیفه کسی است که بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبر<sup>(ص)</sup> حرکت کند و خلیفه آن کس نیست که با ستمگری حکومت راند»<sup>۱۳</sup>.  
و سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> در پاسخ مردم کوفه می‌فرماید:  
«به جان خودم سوگند، امام نیست مگر کسی که بر اساس کتاب حکومت کند، قسط را اقامه نماید و پایدار به دین حق باشد»<sup>۱۴</sup>.

و آیات و روایات دیگری از این قبیل که متعرض شرایط رهبری شده‌اند، و امر و نهی

۹. شعراء (۲۶)/ ۱۵۱ و ۱۵۲.

۱۰. یوسف (۱۲)/ ۵۵.

۱۱. لا تصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله وحلم يملك به غضبه، وحسن الولاية على من يلي. کافی ۴۰۷/۱، کتاب الحجج، باب ما يجب من حو الامام، حدیث/ ۸.

۱۲. لا ينبغي ان يكون الوالي على الفروج والدماء والمفانم والاحكام وامامة المسلمين، البخيل فتكون في اموالهم نهمته، ولا جاهل يفضلهم بجهله. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۱، فیض/ ۴۰۷، لاج/ ۱۸۹.

۱۳. انما الخليفة من سار بكتاب الله وسنة نبيه (ص) وليس الخليفة من سار بالجور. مقاتل الطالبیین ۴۷/.

۱۴. فلعمري ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق. ارشاد مفید ۱۸۶/.

[حاکم باید اینگونه باشد یا آنگونه نباشد] در این سنخ از امور، ظهور در ارشاد به شرطیت و مانعیت دارد، [نه صرف یک حکم تکلیفی یا توصیه اخلاقی]. و لکن مسئله خالی از مشکل و پیچیدگی نیست، زیرا اگر فرض کنیم که مردم ولو با مرتکب شدن گناه، والی غیرواجد شرایطی را انتخاب کردند و در ارتباط با وی به توافق رسیده و با او بیعت کردند و فرض کنیم که او در عمل، مقررات اسلام را اجرا و از دستوراتش سرپیچی نمی کند، آیا رهبری او باطل است و مردم می توانند بیعت او را شکسته و از دستوراتش سرپیچی کنند؟ قضاوت در این مورد، جداً مشکل است، زیرا خطا و اشتباه و حتی ارتکاب گناه، از مسائلی است که در انسانها بسیار یافت می شود و در این صورت اگر ما قائل به جواز نقض بیعت و تخلف از دستورات حکومت شویم موجب تزلزل نظام و فروپاشی آن می گردد، از سوی دیگر این مورد را نمی توان به معامله فاسد تشبیه نمود و گفت همانند شیئی خریداری شده است که در ذات یا در خصوصیات، مغایر با آن چیزی باشد که معامله روی آن صورت گرفته است. مثلاً چیزی به حساب اینکه سر که است خریداری شد و بعد مشخص گردید که شراب است، یا به حساب صحیح خریداری شد و بعداً مشخص گردید که فاسد و دارای عیب است که در آن صورت فقها به فساد معامله و خیار فسخ حکم نموده اند و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. - همین اشکال در مسئله آینده (مسئله چهارم) نیز وجود دارد. -

ماوردی در این باره می گوید:

«اگر مردم از همان ابتدا با وجود فرد افضل با فردی که در مرتبه پایین تری است بیعت کردند صحت چنین بیعتی مورد بحث است. اگر این بیعت به خاطر عذری بوده، نظیر اینکه فرد افضل حضور نداشته، یا مریض بوده، یا اینکه فرد پایین تر در بین مردم محبوب تر بوده و از وی شنوایی بیشتری داشته اند، در این صورت بیعت وی منعقد و امامت او صحیح است. و اما اگر بدون عذر، با وی بیعت شده، انعقاد بیعت و صحت امامت وی مورد اختلاف است. دسته ای که از جمله آنان جا حظ است گفته اند بیعت وی صحیح نیست زیرا اگر مردم موظفند که برترین را انتخاب کنند عدول از آن به دیگران جایز نیست، نظیر اجتهاد در احکام شرعی.

ولی اکثر فقها و متکلمین گفته اند امامت وی جایز و بیعت او صحیح است و وجود افضل، مانع از امامت فرد مرتبه پایین تر، در صورتی که به طور کلی فاقد شرایط امامت نباشد نیست. همان گونه که با وجود افضل، فرد مرتبه پایین تر می تواند منصب قضاوت را به عهده بگیرد، چرا که زیادی فضل، مبالغه در اختیار



است و جزء شرایط استحقاق رهبری نیست<sup>۱۵</sup>».

البته آنچه ایشان گفته‌اند در غیر مورد بحث ماست، ولیکن به آن نزدیک است. چنانچه پوشیده نیست.

### مسئله چهارم: آیا شرایط رهبری، شرایط واقعی است یا علمی؟

مسئله دیگری که قابل توجه است این است که آیا شرایطی که برای رهبری گفته شد شرایطی واقعی است یا فقط شرایط علمی<sup>۱۶</sup> است؟ [یعنی آیا علم و آگاهی ما به اینکه وی این شرایط را داراست کافی است ولو اینکه در واقع برخی از آنها را دارا نباشد یا خیر؟] چنانچه شرط عدالت در امام جماعت اینگونه است.

در این باره باید گفت، اگر ما فرض کردیم که از ادله، استنباط شرطیت می‌شود، ظاهر این است که وجود واقعی آنها شرط است نه احراز علم و آگاهی نسبت به آنها، چنانچه این معنی واضح است. بلی در صورتی که امامت با انتخاب حاصل شده باشد، این اشکال به جای خود باقی می‌ماند که اگر مردم، فردی را جامع‌الشرایط برای رهبری تشخیص دادند و او را با آراء خود انتخاب کردند سپس مشخص شد که تشخیص آنها خلاف واقع بوده، چگونه می‌توانند بیعت خود را شکسته و با اینکه وی را رهبر خویش قرار داده‌اند از دستورات وی اطاعت نکنند؟ آیا تجویز این امر، وسیله‌ای برای تخلف برخی افراد از دستورات امام و رهبر خویش نمی‌شود که با تمسک به این بهانه از زیر بار اطاعت شانه خالی کنند؟ آیا این موجب به هم خوردن نظام جامعه و هرج و مرج نمی‌گردد؟ به هر حال قضاوت راجع به این مسئله و نیز مسئله قبلی (مسئله سوم) خالی از پیچیدگی نیست و باید نسبت به ابعاد آن بررسی بیشتری به عمل آید.

### ۱۵. الاحکام السلطانیة / ۸.

۱۶. شرط علمی آن است که اگر کشف خلاف شد و به هنگام عمل، فرد دسترسی به واقع نداشت عمل صحیح است. نظیر شرط عدالت در امام جماعت که در صورت علم به خلاف پیدا کردن، لزومی ندارد نماز اعاده شود، برخلاف شرط طهارت از حدث در نماز که شرط واقعی است و بدون آن نماز باطل است. ظاهر شرط بودن، واقعی بودن آن است. مگر اینکه طبق ادله خلاف آن ثابت شود. ممکن است گفته شود به خاطر وجود مشکلات در انتخاب مجدد حاکم و به هم خوردن نظام (به عنوان حکم ثانوی) مدتی با حاکم فاقد شرایط سازش شود، یا اینکه در شرایط رهبری تفصیل قائل شویم و بگوییم اگر برخی از شرایط اساسی را فاقد بود باید نسبت به تعویض وی اقدام نمود. (از افاضات معظمه در درس).

**مسئله پنجم: اگر برخی شرایط رهبری در کسی و برخی در فرد دیگری وجود داشت، تکلیف چیست؟**

اگر فرض نمودیم برخی از شرایط رهبری در شخصی وجود داشت و برخی شرایط دیگر در فرد دیگری و شخصی که واجد همه شرایط رهبری باشد یافت نشد تکلیف چیست؟ ماوردی در **احکام السلطانیة** می گوید:

«اگر یکی از آن دو، داناتر (اعلم) و دیگری شجاعتر باشد، باید ملاحظه نمود در آن موقعیت چه ویژگیهایی مورد نیاز است، اگر در شرایطی است که مرزهای اسلام به خطر افتاده و یاغیان و شورشگران ابراز وجود نموده‌اند، در آن شرایط، فرد شجاعتر مقدم است. اما اگر سختیها و تشنجهای نظامی فروکش کرده و بدعت‌گزاران و فرقه‌های مختلف بروز کرده‌اند فرد داناتر برای رهبری شایسته‌تر است»<sup>۱۷</sup>.

نظیر همین مطلب را قاضی ابی‌علی فراء در **الاحکام السلطانیة** گفته است<sup>۱۸</sup>. ابن‌سینا در کتاب **شفاء** می‌نویسد:

«آنچه در رهبری بیشتر به آن تکیه می‌شود، «عقل» و «نیک‌کشورداری» است. پس آن کس که در سایر ویژگیها متوسط، اما در این دو ویژگی جلو باشد، در صورتی که از ویژگیهای دیگر بیگانه نباشد و خصلت‌های ضد آن ویژگیها در او شکل نگرفته باشد، از کسانی که سایر ویژگیها را دارا هستند، اما از این دو ویژگی (عقل و نیک‌کشورداری) کم بهره‌اند، مقدم است. پس اگر کسی واجد هر دو ویژگی نبود، در چنین شرایطی باید فرد داناتر (اعلم) با فرد عاقل‌تر همکاری نموده و او را در انجام امور یاری دهد و بر عاقل‌تر نیز لازم است که به فرد داناتر مراجعه نموده و به وی اعتماد کند، نظیر آنچه بین عمر و علی<sup>(ع)</sup> گذشت»<sup>۱۹</sup>.

به اعتقاد ما مثالی که ابن‌سینا برای این مسئله زده مورد اشکال و مناقشه است. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> خود در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«به خدا سوگند، معاویه زیر کتر و باهوشتر از من نیست ولکن او مکر و گناه

۱۷. الاحکام السلطانیة ماوردی / ۷.

۱۸. الاحکام السلطانیة ابی‌علی / ۲۴.

۱۹. شفاء / ۴۵۲.. چاپ دیگر / ۵۶۴، اواخر الیهیات، فصل خلیفه وامام.

می‌کند و اگر مکر، ناپسند نبود من از زیر کترین مردم بودم»<sup>۲۰</sup>.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

«بدان برخی افراد که حقیقت فضل امیرالمؤمنین (ع) را درک نکرده‌اند،

پنداشته‌اند که عمر، سیاستمدارتر از علی (ع) است، اگرچه او داناتر از عمر بوده

است. این مطلب را شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در شفا به قلم آورده است»<sup>۲۱</sup>.

البته موارد تزامم شرایط، منحصر به نمونه‌های ذکر شده نیست بلکه به لحاظ شرایط

هشتگانه مورد اعتبار در امام، شقوق بسیار زیادی پیدا می‌کند، چنانچه پوشیده نیست.

در این مورد بنا بر قول نصب فقها از سوی ائمه (ع) به ولایت، ظاهراً جایی برای این بحث باقی

نمی‌ماند، زیرا آنچه از ادله به دست می‌آید، نصب فقیه جامع‌الشرایط است و دلیلی برای

نصب غیر آن وجود ندارد. پس در صورتی که فقیه جامع‌الشرایط هشتگانه پیدا نشد، اگر ما

در آن صورت قائل به صحت انتخابات شدیم، نوبت به این بحث می‌رسد والا از باب امور

حسبیه هر کس توان انجام آن را دارد به عنوان واجب کفایی مسئولیت آن را به عهده

می‌گیرد. چنانچه بحث آن پس از این خواهد آمد، و ظاهراً انتخاب در این مرحله صحیح

است و عموم ادله صحت انتخاب امام، شامل این صورت مسئله نیز می‌گردد.

اگر گفته شود: ادله اعتبار شرایط هشتگانه دروالی، مخصص این عمومات (ادله

انتخاب) است و بلکه بر آنها به گونه‌ای حکومت دارد.

در پاسخ باید گفت: بعید نیست این ادله به صورت تعدد مطلوب باشد، پس در صورت

امکان دسترسی به شرایط رعایت آن به عنوان «وجوب شرطی» لازم است و امامت برای

غیرواجد شرایط منعقد نمی‌گردد، اما در صورت عدم امکان دسترسی به حاکم واجد

شرایط، اصل انتخاب حاکم مطلوب شرعی است، چرا که شارع مقدس تعطیل حکومت را

جایز نشموده و نسبت به تشکیل آن اهتمام ورزیده است. و حمل مطلق بر مقید (در صناعت

فقهی) به هنگامی است که درد و جمله وحدت حکم، محرز باشد، و در امور مهمه ضروری،

وحدت حکم محرز نیست، چرا که احتمال تعدد مطلوب می‌رود نظیر آن جا که مولی به بنده

خود می‌گوید: «فرزند اسیر مرا با فلان وسیله (مثلاً هواپیما) نجات بده که در این صورت اگر

۲۰. والله ما معاویة بادهی منی ولکنه یفجر ویفجر. ولولا کراهیة الغدر لکننت من ادهی الناس. نهج البلاغه،

خطبة ۲۰۰، فیض ۶۴۸، لاج ۳۱۸.

۲۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۲/۱۰.

بنده نتوانست وسیله سریع‌السير (هواپیما) به دست بیاورد، آیا با وسیله دیگر نجات دادن وی واجب نیست و بنده می‌تواند به طور کلی این وظیفه را انجام ندهد؟ من گمان نمی‌کنم کسی بدین معنی ملتزم گردد.

بی‌تردید حکومت از این قبیل است. که باتأمل و دقت در ادله‌ای که بر ضرورت حکومت دلالت دارد و اهمیتی که شارع مقدس به آن، و عدم جواز تعطیل آن ابراز نموده این معنی روشن می‌گردد، به ویژه در جملاتی همانند کلام امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید:

«اینان می‌گویند حکومت جز برای خداوند نیست، باینکه مردم ناچار از

حکومت هستند نیکوکار باشد یا بدکار»<sup>۲۲</sup>.

و نیز گفتار آن حضرت که می‌فرماید:

«والی ستمگر بهتر از فتنه مداوم است»<sup>۲۳</sup>.

و سایر ادله در این زمینه بر این اساس پس تعطیل حکومت در هر صورت صحیح نیست و لکن رعایت شرایط در حد امکان واجب است، و در صورتی که دسترسی به فرد واجد همه شرایط امکان‌پذیر نبود باید الاهم فالاهم را در ارتباط با اولویت شرایط و شرایط جامعه و نیازمندیهای زمان رعایت نمود.

از باب مثال، عقل و اسلام و توان اداره جامعه و بلکه عدالت از شرایط مهمتر به شمار می‌آیند، چنانچه نیازهای جامعه و شرایط زمانی، چنانچه ماوردی و ابویعلی به آن اشاره کردند، متفاوت است. و تشخیص این موارد در هر زمان و مکان به افراد آگاه و خبیره جامعه بستگی دارد. و از مهمترین و بیشترین موارد تزام که مبتلا به است، تزام بین فقاهت و سیاست و مدیریت است. چنانچه ابن‌سینا نیز به آن اشاره داشتند. اگرچه ما مثال وی را مورد مناقشه و خدشه قرار دادیم، و شاید برای اداره کشور، دومی مهمتر باشد. زیرا نظام جامعه و تأمین مصالح و دفع کفار و اجانب جز با قوه و حسن تدبیر و سیاست حاصل نمی‌گردد. و چون فرض بر این است که دو شرط اسلام و عدالت در وی محقق است، پس به طور قهری این دو عامل، او را ملزم می‌کنند که از اهل علم، احکام را فرابگیرد و بدون آگاهی به کاری اقدام ننماید.

ممکن است ما به حسب شرایط و به حسب زمان و مکانهای مختلف، چنانچه ماوردی و

۲۲. هؤلاء يقولون لا امره الا لله وانه لا بد للناس من امير بر او فاجر. نهج البلاغه خطبة ۴۰، فیض/۱۲۵، لاج/

۸۲

۲۳. وال ظلوم خیر من فتنه تدوم. غرر ودرر ۲۳۶/۶، حدیث ۱۰۱۰۹.

ابویعلی می‌گفتند، تفصیل قائل شویم.

گاهی اوضاع بحرانی و درهم ریخته و جوسیاسی مسموم است که نیاز به نیرو و حسن مدیریت بیشتر است و گاهی جریان به عکس است. یعنی شرایط و اوضاع، عادی و جو سالم است و نیاز به قانونگذاری و تشریح و اطلاع به موازین اسلامی و ادله آن و رفع اشتباهات و بدعت‌هایی که آشکار شده، بسیار زیاد است، که در این شرایط، فقاہت و اطلاع عمیق به مقررات و موازین اسلام مورد لزوم است و این مطلبی است درخور توجه.

### مسئله ششم: ارتباط انتخابات با رشد فرهنگی مردم:

گاهی ممکن است این معنی مورد اعتراض قرار گیرد که اگر شوری و اختیار مردم در انتخاب حاکم شرعاً ملاک عمل می‌بود، آیا لازم نبود شارع مقدس نسبت به این امر مهم، مردم را آگاه می‌کرد و رشد فرهنگی آنان را بالا می‌برد و به تفصیل حدود و شرایط و کیفیت انتخابات و سایر مسائل آن را برای مردم بازگو می‌کرد؟

این اعتراض را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که اگر شارع مقدس، اصل مشورت و انتخابات را به حسب کیفیت و ویژگی‌های انتخاب‌کنندگان- از لحاظ کمیت و کیفیت و مسائل دیگری از این قبیل- مشخص فرموده و در قالب معینی قرار نداده، یکی از امتیازات شریعت سهل و آسان مقدس اسلام و از مزایای بارز آن است. زیرا شارع مقدس در نظر داشته که این دین تا روز قیامت برقرار باشد و در هر عصر و زمان و در کشورهای مختلف و شرایط اجتماعی متفاوت، متناسب با امکانات جامعه، چگونگی آن مشخص شود. پس حال چگونگی تعیین والی نظیر حال سایر نیازمندی‌های بقاء و زندگی بشر از قبیل غذا و لباس و درمان و مسکن و وسایل سفر و نور و سایر لوازم زندگی است که اندازه مشخص و شکل معینی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت.

شما ملاحظه می‌فرمایید که انتخاب رهبر برای جامعه و شیوه رأی‌گیری که امروزه در جهان رایج است در آن زمانها میسر نبوده و هر روز امکانات و شیوه‌های جدیدی برای آن به وجود می‌آید. و بطور قطع امت اسلامی در آخرالزمان که تجربه‌های همه امت‌های گذشته را به دست می‌آورند و از سایر امت‌ها به حسب تفکر و تعقل ممتاز می‌گردند به شیوه‌های جدیدی دست می‌یابند که از اکنون قابل تصور نیست. پس می‌توان اصولی را برای آن مشخص نمود اما تعیین خصوصیات را به خود آنان واگذار کرد. و اصولاً طبیعت شریعت جاودان و همیشگی همواره این را می‌طلبد که ضوابط و اصول هر چیز را بیان کند، اما شکل و قالب و خصوصیات آن را به افراد متشرع مطلع به نیازمندی‌ها و امکانات و شرایط

زمان بسپارد.

اصل شوری نیز در کتاب و سنت به صورت مؤکد وارد شده، چنانچه مبحث آن، پیش از این گذشت. و امیرالمؤمنین در کلامی می‌فرماید:

«شوری حق مهاجرین و انصار است، اگر بر شخصی وحدت نظر پیدا کردند و او را امام خویش خواندند، این مورد رضایت خداوند نیز هست.<sup>۲۴</sup>»  
در جای دیگر نیز می‌فرماید:

«به جان خودم سوگند، اگر امامت جز با حضور همه مردم منعقد نمی‌گردد پس چگونه می‌توان به چنین چیزی دست یافت، و لکن اهل آن (اهل مدینه یا اهل امامت یعنی اهل حل و عقد) به جای کسانی که غایب هستند حاکم را انتخاب می‌کنند، آنگاه نه فردی که حضور داشته می‌تواند از نظر خود برگردد و نه افراد غایب می‌توانند شخص دیگری را انتخاب کنند.<sup>۲۵</sup>»

امام (ع) در این کلام، برخی از خصوصیات شوری را متعرض شده و اهل حل و عقد و اهل علم و معرفت را ملاک شوری قرار داده، و روشن است که شورای اهل حل و عقد (خبرگان) غالباً رضایت همه یا اکثر مردم را به دنبال دارد. اما باید توجه داشت شاید این در شرایطی است که تحصیل آراء مردم به طور مستقیم امکان پذیر نباشد، اما اگر بتوان آراء آنان را در یک مرحله (با انتخابات مستقیم) و یا در دو مرحله (تعیین خبرگان توسط مردم و تعیین رهبر توسط خبرگان) به دست آورد، چنانچه در زمان ما اینگونه امکان پذیر است، پس واجب باشد رأی همه مردم را به دست آورد، برای اینکه حکومت قوی‌تر و با پشتوانه محکمتر استقرار یابد.

در هر صورت آنچه بر شارع حکیم واجب است بیان اصل شوری و تشویق مردم به همفکری در امور است و شارع مقدس این کار را انجام داده، اما کیفیت و خصوصیات و شرایط آن به عقلا و به دانایان جامعه و به کسانی که به نیازهای زمان و شرایط و امکانات واقف هستند واگذار شده است و روشن است که تبیین همه فروع و احکام در اسلام از عبادات و معاملات و امور سیاسی و مانند آن به همین شکل در اسلام بیان شده، و همان گونه که در کتاب و سنت، مسائل اقتصادی به صورت مدون و منظم نیامده و به بیان

۲۴. وانما الشوری للمهاجرین والانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک (لله) رضاً. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض / ۸۴۰، لاج / ۳۶۷.

۲۵. ولعمری لئن کانت الامامة لاتنقد حتی تحضرها عامة الناس فما الی ذلک سبیل، ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد ان یرجع ولا للغائب ان یختار. نهج البلاغه، خطبة ۱۷۳، فیض / ۵۵۸، لاج / ۲۴۸.